نجات‏شناختى تطبيقى (اسلامى – مسيحى(

حسين على سعدى

انسان، در هميشه‏ي زمان و همه‏ي جاي زمين، با دل خستگي و دل بستگي روبه‏رو بوده، خسته از ديروز و امروز و دل بسته به فردا و در انتظار منجي!

((نجات)) از مفاهيم زيبايي است كه ريشه‏اي عميق در تاريخي كهن دارد و انسان‏ها، همواره، به اميد نجات و رهايي، در انتظار منجي بوده‏اند و آرزوي رؤيت طلوع خورشيد را داشته‏اند. و در پرتو اين اميد، هميشه تيرگي ظلم و ستم تيره صفتان را به سخره گرفته‏اند.

اين قلم بر آن است كه ((نجات)) را در بستر تفكّر اسلامي و مسيحي، به صورت تطبيقي مورد كاوش قرار دهد.

يكم - ضرورت مطالعات تطبيقي

مطالعات تطبيقي، ضرورت زندگي عصر ما است كه از تحوّل شگرف ارتباطات ناشي مي‏شود. در گذشته، با عدم توفيق انسان در عرصه‏ي ارتباطات، اين مهم، چندان ضرورتي نداشت، امّا در عصر ارتباطات، هر فكر و اطّلاعي كه در گوشه‏اي از دهكده‏ي بزرگ جهاني طرح شود، لحظاتي بعد، تمام مردم جهان، امكان دست‏يابي به آن را دارند.

در آستانه‏ي جهاني شدن، مطالعات تطبيقي در همه‏ي زمينه‏ها - بويژه در عرصه‏ي دين و حوزه‏ي عقايد - بسيار لازم است؛ چرا كه مقوله‏ي فرهنگ و دين، نقش ممتازي را در روند جهاني شدن ايفا مي‏كند و در اين زمينه هم چون ساير زمينه‏هاي ديگر، برگ برنده در دست كسي است كه بهترين و عقلاني‏ترين سخن را عرضه كند؛ زيرا، انسان، به مقتضاي فطرت خود، از بهترين گفتارها استقبال مي‏كند.(1) اين نگاه تطبيقي هم مي‏تواند در حوزه‏ي اصول اديان و هم در حوزه‏ي آموزه‏هاي آن صورت پذيرد.

يكي از آموزه‏هاي مهم، حياتي و نقطه‏ي مشترك همه‏ي اديان كه از رهاورد تطبيق آن، دستاوردهاي عظيم فكري و كاربردي نصيب جوامع بشري خواهد شد، مسئله‏ي ((نجات و انتظار منجي)) و چگونگي نگرش به فرجام جهان و تاريخ است.

دوّم - نجات‏شناسي در اديان بزرگ

همه‏ي اديان بزرگ، در بستر ظهور و بروز تا مرحله‏ي كمال خود، مدّعي نجات بخشي بشر بوده‏اند و اساساً يكي از رمزهاي توفيق اديان، همين زنده كردن مشعل اميد در قلب و جان پيروان خود بوده است كه از وضعيّت رقّت بار كنوني، به فرداي روشن، اميد ببندند و دل خستگي امروز را با دل بستگي به فردا، التيام بخشند.

جان هيك (دين پژوه و فيلسوف شهير معاصر) مي‏گويد:

در همه‏ي اديان بزرگ و متكامل جهان، به نوعي، اعتقاد به رستگاري و مبحث ((نجات‏شناختي)) وجود دارد. در اين اديان، عقيده به انتقال از يك حيات معصيّت بار به وضعيت بهتر، وجود دارد؛ زيرا كه حيات كنوني، حياتي است ((هبوط زده)) و بيگانه از خدا و بايد منتظر ((حيات الهي)) بود.(2)

براي اثبات اين ادعا، اشاره‏اي كوتاه و گذرا به برخي از اديان بزرگ جهان مي‏شود:

الف) آيين زردشت

در كيش ((زردشتي))، مسئله‏ي نجات - با توجّه به منظومه‏ي عقيدتي آن، به نحو خاصي مطرح مي‏شود. در اين دين، يك قدرت كيهاني يا ((روح خير))، به نام ((اهورا مزدا)) و يك قدرت كيهاني متضاد يا ((روح بزرگ شرّ)) به نام ((اهريمن))، خودنمايي مي‏كند.(3) در طول تاريخ، اين دو نيرو با هم تا آخر الزمان - كه با ظهور ((سوشيانس)) آغاز مي‏شود. در ستيزند. در آن زمان، خوبي بر شرّ غلبه مي‏كند و دوره‏ي صلح و پاكي و اعتلاي ((اهورامزدا)) فرا مي‏رسد و با ظهور سوشيانس، آخر الزمان آغاز مي‏شود.(4)

وظيفه‏ي اين نجات دهنده، حفاظت جهان راستي و پاكي است. و جهاني كه اندكي قبل از رستاخيز آراسته خواهد شد، در آن، راستگو بر دروغگو چيره مي‏شود، نور بر ظلمت و خير بر شرّ غلبه مي‏يابد. بدين سبب، سوشيانس ناميده شده كه به سراسر جهان مادي، سود خواهد رساند.(5)

ب) آيين يهود

در آيين يهود نيز مسئله‏ي ((نجات انسان)) مطرح است و كتاب مقدّس آنان ((تورات))، ((عهد عتيق،)) و نيز ((تلمود)) - حاوي مژده به نجات انسان‏ها است و بشارت به پايان يافتن ((آفت و شرّ)) و غلبه‏ي ((خير و خوبي)) است. در صحيفه‏ي دانيال نبي، آن‏گاه كه از دوره‏ي اسارت بابلي سخن مي‏گويد، بشارت مي‏دهد كه دنياي پر از آفت و شرّ، به پايان خواهد رسيد.(6)

نيز ظهور منجي و مسيحا را مژده مي‏دهد كه ((او، فرزند منتخب داوود است.)).(7) عيسي - آن نجات دهنده‏اي كه خدا وعده‏اش را به اسراييل داد - از نسل همين داوود پادشاه است.(8)

بدين ترتيب، انديشه‏ي مسيحا به انتظار قيام پادشاهي بزرگ و شكوه‏مند خاندان داوود مبدل گشت كه به فرمان الهي و با دميده شدن روح خدا در او و حكومت شايسته‏اي كه در ((صهيون)) بر پا خواهد كرد، براي همه‏ي جهان، نمونه خواهد شد.(9)

از اين رو اميد به ((آينده‏ي روشن)) و ((نجات انسان))، نقطه‏ي مشترك همه‏ي اديان است كه برخي از محقّقان، همين عطش و سوز فطري و دسته جمعي بشر را، بهترين دليل بر وجود منجي‏اي مي‏دانند كه انسان را به نجات برساند و عطش او را سيراب كند؛ زيرا، عطش انسان، بهترين گواه بر وجود آب در هستي است.(10)

در مقابل، برخي با ارائه‏ي تحليلي مادّي گرايانه، علّت اعتقاد جمعي و عمومي اديان به منجي را در جاي ديگري مي‏جويند. آنان، انگيزه‏ي پيدايش چنين فكري را، وجود فشارهاي اجتماعي و كمبودها و ضعف‏هاي مروّجان و پيروان اديان مي‏دانند كه براي رهايي از انبوه مسائل يأس آفرين، به يك دژ خيالي (اميد به آينده روشن) پناه آورده‏اند، نه آن كه عطش واقعي به اين مسئله، در بشريّت احساس شود. روشن است كه عطش كاذب - اگر دليل باشد - دليل بر سراب است، نه آب!

جداي از مباحث فكري و استدلالي، تاريخ، گواه سستي اين ديدگاه و دوري آن از واقعيّت است؛ زيرا، اديان - بويژه اسلام - دراوج عظمت و قدرت خود، مسئله‏ي منجي و پايان زيباي جهان را مطرح كرده‏اند. مژده و بشارت‏هايي كه در شهر مدينه و در اوج عظمت و قدرت اسلام مطرح شده، در مكّه و در غربت اسلام بيان نشده است. اين خواست و عطش همگاني، حكايت از واقعيت خارجي ((آب)) دارد، نه ((سراب))!

سوم - نجات شناختي، در اسلام و مسيحيت

در اين جا بحث نجات شناختي (SOTERIOLOQY) تطبيقي، بين دو دين بزرگ اسلام و مسيحيّت بررسي مي‏شود تا در پرتو تطبيق و تبيين نقاط اشتراك و اختلاف، ژرفا و غناي مفهوم ((انتظار دراسلام)) روشن گردد.

الف) نجات از ديدگاه مسيحيت‏

براي فهم مسئله‏ي نجات از ديدگاه مسيحيان، در ابتدا، بايد نگرش اين دين به انسان مطرح شود.

از منظر ((عهدين))، انسانِ نخستين (حضرت آدم) با گناه و تمرّد از دستور الهي و سرپيچي از فرمان او، گرفتار گناه بزرگي شد. اين گناه، با ذات او عجين گرديد و انسان، ذاتاً، گناهكار و پليد شد، لذا از درگاه خدا رانده و به زمين تبعيد شد.

گناه ذاتي يا اوّليّه (ORIQINAL SIN) - كه باعث اخراج آدم از بهشت شد - موجب گرديد كه انسان نتواند به سرشت پاك و الهي خود برگردد. گناه اوّليّه، ذات انسان را خراب، و سرشت او را فاسد كرد:

وقتي حضرت آدم گناه كرد، گناه او، تمام نسل انسان را آلوده ساخت. گناه او، حتّي باعث انتشار مرگ در سراسر جهان شد)). (روميان، 6 : 12 - 13)

پيامبران زيادي براي رهايي و نجات انسان، با شريعت و قانون آمده‏اند، امّا شريعت هم نمي‏تواند انسان را آزاد كند. قبح مسئله، آن قدر زياد، و فاجعه، به قدري عميق است كه اين مهم (تطهير سرشت انسان از گناه ذاتي) از عهده‏ي شريعت برنمي‏آيد.

اين نكته، از مباحث مهم و كليدي در انديشه‏ي مسيحي است كه با شريعت و قانون، نمي‏توان از بند و اسارت گناه اوّليّه آزاد شد.(11) نه تنها شريعت

در فرايند آزادسازي انسان مشاركت ندارد كه خود، احياناً، قيد و بندي براي تحكيم و تقويت اسارت انسان است:

وقتي آدم گناه كرد، گناه او، تمام نسل انسان را آلوده ساخت. اطمينان داريم كه گناه آدم، باعث آلودگي مردم شد؛ چون، اگر چه مردم از زمان آدم تا موسي گناه مي‏كردند، ولي خدا در آن روزها، ايشان را به جهت زير پا گذاشتن قوانين الهي، مقصر نمي‏شناخت و به مرگ محكوم نمي‏كرد. براي اين كه هنوز نه قوانين خود را به ايشان عطا كرده بود و نه فرموده بود چه كارهايي از ايشان انتظار دارد. با اين وجود، آنان همه مردند؛ ولي نه به همان دليل كه آدم مرد...)).

(روميان 6: 12 - 14)

بر اين اساس، شريعت‏هاي سابق هيچ نقش كليدي درنجات انسان ها نداشته‏اند:

((پس ده فرمان موسي چه نقشي در نجات انسان از گناه دارد؟ ده فرمان به اين دليل عطا شد تا بر تمام مردم مسلّم شود كه تا چه حد قانون هاي خدا را زير پا گذاشته‏اند)). (روميان 5:20)

((لذا بايد از قيد شريعت نيز آزاد شد؛ چرا كه قانون مذهبي نمي‏تواند كسي را خوب و پاك كند)). (روميان 7: 2- 3)

مسيحيان معتقدند كه خداوند، براي رهايي و نجات انسان، پيامبران گذشته را با شريعت و قانون فرستاد، اما به جهت تمرّد انسان(!) اين نجات تحقق نيافت، مگر در يك مورد كه آن هم ناقص و به صورت جزئي‏بود. آن مورد، ((نجات و رهايي)) براي قوم يهود بود. در عهد عتيق، اشاره به اقدامي مهم براي آزادسازي و نجات شده و آن، ((خروج دسته جمعي بني‏اسراييل)) از سراي اسارت مصر است. هنگامي كه خداوند، بندگان خود را از بردگي و شرايط سخت اقتصادي و سياسي نجات داد و خواست از آنان - از طريق ميثاق و عهد در طور سينا - يك ملّت روحاني و قوم مقدّس بسازد)). (سفر خروج 6: 19)

مهم‏ترين جنبه‏ي اين خروج دسته جمعي، جنبه‏ي مذهبي و عبوديّت است، امّا مردم از اين ميثاق الهي تمرّد كردند و جامعه، گرفتار فقر و پريشاني و بي‏عدالتي شد. آنان در دوره‏ي جديد، منتظر ((منجي)) بودند تا همه را نجات دهد، لذا دكالوگ ( DECALLOQUE= ده فرمان مقدس موسي)، نتوانست روند نجات را به نحو كامل و تام اجرا كند:

پس نگذاريد كسي از شما ايراد بگيرد كه چرا اين را مي‏خوريد و آن را مي‏نوشيد، يا چرا در روز تعطيل شنبه كار مي‏كنيد؛ چون، اين‏ها، دستورهاي موقّتي بودند كه با آمدن مسيح، از اعتبار افتادند. آن‏ها، فقط، سايه‏ي آن واقعيتي بودند كه قرار بود بيايد و آن واقعيت، خود مسيح است.

(كولسي - 2: 17 - 18)

پيامبرانِ قبل از حضرت عيسي، فقط زمينه را براي نجات بخشي آماده كرده بودند، امّا عيسي‏عليه السلام در ((سير نجات بخشي)) نقش اساسي را ايفا مي‏كند و آن جا كه قانون و شريعت، نمي‏تواند تاوان گناه ذاتي انسان باشد، پسرخدا(!)، پسر انسان(!)، خود را فديه مي‏كند تا انسان از بند اسارت گناه ذاتي، آزاد شود و ((سرّ صليب)) بدين صورت آشكار مي‏شود كه پسر انسان، خود را براي ((نجات بخشي)) فديه مي‏كند:

چه تفاوت بزرگي بين آدم و مسيح هست كه قرار بود بيايد و چه فرق بزرگي بين گناه آدم و بخشش خدا وجود دارد؛ چون، آدم، با گناه خود، باعث مرگ عدّه‏ي زيادي شد، ولي مسيح، از روي لطف عظيم خداوند، باعث بخشش گناهان بسياري گشت. آدم با اوّلين گناه خود، باعث شد عدّه‏ي زيادي محكوم به مرگ شوند، در حالي كه مسيح، بشر را، رايگان، پاك مي‏كند و باعث مي‏شود كه خداوند عدّه‏ي بسياري را بي گناه بشناسد)). (روميان، 6 : 15)

آن چه از اين قسمت‏هاي مختلف عهد جديد استفاده مي‏شود، عبارت است از:

1- آدم، با گناه خود، ذات انسان‏ها را گناه آلود كرد و باعث مرگ آنان شد.

2- گرچه در فاصله‏ي آدم تا موسي ( عهد قديم)، انسان‏ها گناه مي‏كردند، امّا مقصر نبودند و مقصر اصلي، آدم بود.

3- شريعت و قانون، توان رهايي بشر را ندارند.

4- آدم و عيسي، يك فرق جوهري با هم دارند. آدم، باعث مرگ و بدبختي انسان‏ها(!) و مسيح، باعث حيات و نجات انسان‏ها است.

مسيح، به رايگان و بدون هيچ تعامل و مشاركتي، يك سويه گناهان بشر را پاك مي‏كند و باعث نجات آنان مي‏شود. برنامه‏ي نجات مسيحي تا اين جا ادامه مي‏يابد و با صليب، بشر از گناه ذاتي نجات مي‏يابد و بس:

قربان گاه واقعي ما، صليب است كه مسيح روي آن، جان خود را قربان ما كرد. كساني كه تلاش مي‏كنند با اطاعت از قوانين مذهبي يهود نجات پيدا كنند، هرگز بهره‏اي از صليب مسيح نمي‏برند)). (عبرانيان، 13: 10 - 11)

از نگاه مسيحيت، انسان گرفتار هوا و هوس، زماني طعم آزادي و نجات و رهايي را به طور كامل خواهد چشيد و آن گاه گام در مدينه‏ي فاضله خواهد نهاد كه مسيح، در آخرالزمان رجعت كند تا براي هميشه نجات انسان ها را تأمين و تضمين كند.

((نجات و رهايي))، به طور كامل، خود را هنگام رجعت و آمدن دوباره‏ي مسيح به بشر مي‏نماياند.

در فرهنگ مسيحي (the second cominq)، دومين آمدن مسيح (رجعت) در پايان جهان - به عنوان منجي‏اي كه همه‏ي تبعيض‏ها، ظلم‏ها، بي عدالتي‏ها، تاريكي‏ها و يأس‏ها را تبديل به عدالت، اميد و مهر مي‏كند - جايگاه بلند و ممتازي دارد. همه مسيحيان، اميد دارند كه مسيح - چنان كه پيام صلح، دوستي و مهر را براي انسان ارمغان آورد - در آمدن دوم خود، طعم ((مهر و صلح)) را به همه بچشاند.(12)

مسيحيان، بعد از مصلوب شدن عيسي - به اعتقاد خودشان - منتظر بازگشت مجدّد او هستند؛ چرا كه خود، وعده‏ي آمدن داده بود كه بار ديگر بر مي‏گردم.

مسيح، دوباره در آخر الزمان خواهد آمد و برنامه‏ي نجات را كامل خواهد كرد؛ زيرا، در حقيقت، شنيده‏ايم كه او نجات دهنده‏ي عالم است.

(يوحنا، 4 : 42)

((هم چنين مسيح چون يك بار قرباني شد، تا گناهان بسياري را رفع كند، بار ديگر، بدون گناه، براي كساني كه منتظر او هستند، ظاهر خواهد شد به جهت نجات)). (عبرانيان، 9 : 28)

آنان، بر اين باورند كه در بازگشت مسيح، پسر انسان، جهان، روي سعادت را خواهد ديد.

انتظار بازگشت عيسي در جامعه‏ي مسيحي اوّليّه، آن قدر زنده و پويا بود كه مسيحيان، دست از زندگي روزمره كشيده و به طور دسته جمعي براي بازگشت او روز شماري مي‏كردند. و بر اين باور بودند كه وقتي كه مسيح بيايد، ملكوت خدا و پادشاهي پسر انسان و غلبه‏ي خير بر شر خواهد بود و جهان در صلح و آرامش به سر خواهد برد.

مسيح، مي‏آيد و جهان پس از ظهور آن منجي، در صلح و صفاي كامل به سر خواهد برد و زمين ايشان از طلا و نقره پر خواهد شد. (اشعيا، 2 : 7)

و جنگ و خونريزي، از جهان رخت بر مي‏بندد و امّتي بر امّتي شمشير نخواهد كشيد. (اشعياء، 2:4)

(يوسفوس، مورّخ مشهور اسراييلي، مي‏گويد: ((اسني‏ها، آخرالزمان را نزديك مي‏دانستند و در انتظار ظهور مسيح به انزوا مي‏گذراندند و اين عقيده، نه تنها مخصوص اسني‏ها، بلكه عمومي بود)(13)

ب) نجات از ديدگاه اسلام‏

از منظر اسلام، نجات بخشي، معنا و مفهوم ديگري مي‏يابد. همه‏ي پيامبران الهي و در صدر آنان پيامبر عظيم الشأن اسلام، جهت آزادي و نجات بخشي انسان ها گام برداشته‏اند.

پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله شعار محوري و اساسي خود را دعوت به فلاح و رستگاري (نجات) قرار داده بود: ((قولوا لا إله إلاّ الله تفلحوا)).

قرآن، پيامبر را منادي آزادي، رهايي و نجات بخشي معرفي مي‏كند: (الذين يتبعون الرسول النبي الأُمّي الذي يجدونه مكتوبا عندهم في التوراة و إلانجيل ... و يضع عنهم إصرهم و الأغلال التي كانت عليهم).

((إصر)) به معناي بستن چيزي و حبس با قهر و غلبه است و در لوازم آن، معاني‏اي مانند عهد، پيمان و گناه به كار رفته است.(14) ((إصر)) در آيه‏ي شريف، كنايه از انواع تحميل است كه بر دوش انسان‏ها سنگيني مي‏كند.(15)

آيه‏ي شريف، اوصاف پيامبرصلي الله عليه وآله را - كه دليل بر حقّانيّت او نيز هست - ذكر مي‏كند. يكي از نشانه‏ها و شواهد رسالت آن حضرت، آزاد كردن انسان ها از چنگال اسارت است؛ زيرا، آزادي، نغمه‏اي است كه فقط پيامبران و مردان الهي، توان سرودن آن را دارند و بس!

حال اين سؤال مطرح مي‏شود كه پيامبر اسلام، انسان ها را از كدامين اسارت رهانيد و نجات بخشي او به چه معنا است؟ مفسّران نظرهاي مختلفي در اين باره ارائه داده‏اند:

1- بت پرستي، خرافات، عادات و رسوم غلط؛

2- جهل و ناداني؛

3- انواع تبعيضات و زندگي طبقاتي؛

4- قوانين نادرست؛

5- زنجير اسارت و استبداد طاغوتيان.(16)

البته، جمع اين‏ها اشكالي ندارد و ممكن است همه‏ي آن‏ها مورد نظر باشد.

بسياري از مفسّران، با توجّه به سياق آيه، عبارت ((اصر و اغلال)) را تنها اشاره به تكاليف سختي دانسته‏اند كه خداوند، به عنوان مجازات، بر قوم يهود نهاده بود و پيامبر اسلام، با شريعت آسان خود، آن‏ها را برداشت: ((ربّنا و لا تحمل علينا إصراً كما حملته علي الذين من قبلنا)).

رسول اكرم صلي الله عليه وآله،با هدف نجات آمده است، امّا نه از گناه ذاتي كه از هوا و هوس‏ها و پيرايه‏هاي عارضي ناشي شده؛ چرا كه فرمود: ((كل مولودٍ يولد علي‏الفطرة)).

نه تنها ذات بشر با گناه عجين نيست كه صاف و آينه دار جمال حق است: ((فطرت الله التي فطر الناس عليها)). اين نجات بخشي، كه يك سويه و بدون تعامل، هديه نمي‏شود، بلكه اين هديه، با كمك و استمداد از خود انسان تحقّق مي‏پذيرد.

رسول الهي، فقط نيروي عقلاني و نامكشوف آنان را كشف و اثاره مي‏كند: ((ليثيروا لهم دفائن العقول))(17) و موانع و لغزش‏گاه ها را به انسان مي‏نماياند: ((و ما علي الرسول الا البلاغ)).

آزادي و نجات بخشي پيامبر اسلام، در قالب دعوت انسان ها به آزاد انديشيدن، رهايي از چنگال هوا و هوس‏ها، آزادي از اسارت و عبادت ما سوي الله، خداباوري، خدامحوري، ... عرضه و معرفي شده است و نجات، نه با فرار از شريعت كه با پابندي به آن حاصل مي‏شود. پيامبرصلي الله عليه وآله پيام نجات (شريعت) آورده و نجات‏بخشي آن حضرت، امري فرا بشري نيست، بلكه در گروِ انجام دادن و به كار بستن پيام او است.

از ديدگاه اسلام، رسول رحمت، پيام نجات را براي هميشه و همه‏ي افراد آورده و شريعت و كتاب آن حضرت، قانون ((نجات بخشي)) است، امّا در مرحله‏ي پياده شدن و اجراي اين قانون عادلانه و نجات بخش، از سوي بشر، درنگ و سستي شده است و تحقّق نهايي و كامل اين نجات بخشي و اجراي كامل اين برنامه، در آخرالزمان به دست مهدي موعود، خواهد بود كه سيماي نجات بشريّت را طبق همين قانون ترسيم مي‏كند.

نكته‏ي ظريف و قابل تأمّل اين كه متفكّران اسلامي براي اثبات ضرورت نبوت مي‏گويند، بشر - كه خاست‏گاه اختلاف و جهل است - توان وضع قانون عادلانه را، براي حلِّ اختلافات مدني ندارد. از اين رو، بشر، براي وضع قانون عادلانه، محتاج وحي و پيامبر الهي است.(18) با اين تفكّر مي‏توان گفت، انسان‏هاي عادي، نه تنها از وضع كه از اجراي كامل قانون عادلانه و الهي نيز عاجزند و اين ناتواني، به جهت طمع، ترس، غرض شخصي، جهل، ... است. اين عوامل، نه تنها مانع وضع قانون عادلانه‏اند، بلكه مانع اجراي قانون عادلانه نيز هستند. همچنان كه وضع قانون، ((فكر معصوم)) مي‏خواهد، اجراي آن نيز ((توان معصوم)) مي‏طلبد و اين، همان طور كه لزوم بعثت را موجّه مي‏كند، ضرورت مهدويّت را نيز مستدل مي‏سازد.

پس گرچه معاصران رسول‏صلي الله عليه وآله رايحه‏ي دل‏انگيز نجات را استشمام كردند، امّا عطر دلاويز آن در پايان جهان، انسانيّت را سرمست خواهد كرد.

پيامبر رحمت، نسخه‏ي ((آزادي بخشي)) را آورده است و تحقّق كامل آن، رهايي از مطلق عبوديّت‏ها و بندگي‏ها جز بندگي خدا - و غلبه‏ي حق بر باطل و شكست زشتي و شيطان در آخرالزمان است.

علامه طباطبايي در الميزان مي‏گويد:

با اين كه شيطان، از خدا، تا قيامت مهلت مي‏خواهد (فانظرني الي يوم يبعثون)، امّا مهلت الهي تا وقت معلوم است، نه تا (يوم يبعثون، قال فإنّك من المنظرين إلي يوم الوقت المعلوم).(19)

طبق مفاد آيه، دوراني مي‏آيد كه زمانِ خوشِ دنيا است و آن روز، ديگر، شيطان، برانسان ها حاكميّت ندارد و مدينه‏ي فاضله تحقّق مي‏يابد. در آن موقع، همه‏ي وعده‏هاي مربوط به امام زمان، وفا مي‏شود.

برخي از محققان مي‏گويند، اين مهلت و زمان، مربوط به زماني است كه بشر، تكامل يافته و اشكالات را با آزمايش‏ها و علوم و تجربه‏ها رفع كرده است. تكامل به جايي مي‏رسد كه ديگر پرستش شيطان‏ها منتفي مي‏شود و آن‏ها كشته مي‏شوند(20).

چهارم - نقاط اشتراك و افتراق‏

((نجات بخشي)) اسلامي و مسيحي، در نقاطي با هم مشترك و دراموري با هم اختلاف دارند.

الف) نقاط مشترك‏

1- اميد به آينده‏ي جهان و بشريت (غلبه‏ي حق بر باطل)

آينده، از آن ((خوبي‏ها)) است و آن چه مي‏ماند، ((خير و حق)) است و باطل، رفتني است، گر چه جولان اندكي نيز داشته باشد: (فأمّا الزبد فيذهب جفاءاً و أمّا ما ينفع الناس فيمكث في الأرض) و (إنَّ الباطل كان زهوقاً).

گفتني است كه بشارت اديان الهي مبني بر پيروزي حق و نابودي باطل، تاكنون در تاريخ تجربه نشده و صرف ادعا است؛ زيرا، با نگاهي به تاريخ، روشن مي‏شود كه همواره، اهل باطل، نسبت به اهل حق، اكثريّت داشته‏اند.

به اين سؤال، جواب‏هايي داده شده است، امّا اعتقاد به ((مهدويّت)) نقش مهمي در حلِّ اين شبهه دارد؛ زيرا، غلبه‏ي نهايي در پايان تاريخ، از آنِ حق است. تاريخ، گرچه شاهد جولان باطل است، امّا شكست ظاهري حق، موجب شكفتگي آن خواهد شد و باطل، در اوج جولان خود، مانند فوّاره، هزيمت خواهد يافت.

قرآن مجيد، به صراحت مي‏فرمايد: (و لقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر أنّ الأرض يرثها عبادي الصالحون) و نيز (و نريد أن نمنَّ علي الذين استضعفوا في الأرض و نجعلهم أئمة و نجعلهم الوارثين).

اين اميد در فرهنگ اسلامي، آن گاه پر فروغ تر مي‏شود كه خاتم رسولان مي‏فرمايد:

((لو لم يبق من الدهر الا يوم واحد لطوّل اللهُ ذالك اليوم حتّي يبعث فيه رجلا من ولدي))؛(21) اگر فقط يك روز از عمر جهان باقي بماند، مأيوس نباشيد كه وعده‏ي فرجام نيك و غلبه‏ي خير بر بدي، حتمي است و مهدي و منجي موعودعليه السلام خواهد آمد)).

در فرهنگ مسيحي نيز همين اعتقاد (غلبه‏ي حق بر باطل در واپسين دوره‏ها)، به وضوح و روشني وجود دارد.

در ((مزامير داوود)) - كه به گفته برخي از محقّقان، همان زبور ذكر شده در(22) قرآن است - مي‏خوانيم:

نزد خدا ساكت شود و منتظر او باشد! ... و امّا حليمان، وارث زمين خواهند شد و از فراواني نعمت و سلامتي متلذذ.(23)

مسيح مي‏آيد و جهان، پس از ظهور آن منجي، در صلح و صفاي كامل به سر خواهد برد و زمين ايشان، از نقره و طلا پر خواهد گشت و خزائن ايشان را انتهايي نيست. (اشعيا، 2:7)

شهرهاي ويران شده، آباد مي‏شود و آسايش همگاني تأمين مي‏گردد. گرگ با برّه سكونت خواهد داشت، و پلنگ با بزغاله خواهد خوابيد وگوساله و شير با هم، و طفل شير خواره بر سوراخ مار، بازي خواهد كرد. (اشعيا، 11:7)

پاپ ژان پل دوم مي‏گويد:

وقتي پسر انسان خواهد آمد، روي زمين را ايمان خواهد گرفت و وقتي مسيح مي‏آيد كه تمام زمين ايمان رابيابد.(24)

2- مصلح كلّ و منجي مطلق، مردي الهي است.

اين نيز يكي از نقاط مشترك هر دو دين است و از منظر آن دو، بشر عادي و معمولي، قدرت اجراي كامل قانون عادلانه را ندارد.

بشر، نه تنها قدرت وضع قانون جامع را ندارد، بلكه قدرت و توان اجراي آن را نيز ندارد و اين انديشه كه ((مصلح در پايان جهان، ((عقل جمعي بشر)) است نه اين كه شخص خاصي منظور باشد))، - با تصريح و نص انديشه‏ي ديني (اسلامي و مسيحي)، تنافي دارد.

از ديدگاه هر دو مكتب، ((عقل جمعي بشري)) فاقد اين توان و نيرو است؛ چرا كه از اجتماع ناقص‏ها، كامل، و از اجتماع صفرها، عدد درست نمي‏شود. سلسله جنبان حركت اصلاحي آخر الزمان، مردي الهي است كه درانديشه‏ي مسيحيت ((عيسي))(25) و درانديشه‏ي اسلامي، ((مهدي))(عليه السلام) است.

مسيح بار ديگر مي‏آيد براي كساني كه منتظر او مي‏باشند و او ظاهر خواهد شد به جهت نجات. (عبرانيان، 9:28)

در حقيقت شنيده‏ايم كه مسيح نجات دهنده‏ي عالم است. (يوحنا، 4: 42)

در روايات، اين نكته مورد قبول همه‏ي فرقه‏هاي اسلامي است كه ((رجل من أهل بيتي))، منجي آخرالزمان است، گر چه در خصوصيات آن اختلاف هست، امّا در اين كه مردي الهي از سلاله‏ي پيامبرصلي الله عليه وآله منجي كلِّ است، اتّفاق نظر وجود دارد، چنان كه از اهل سنّت و شيعه نقل شده كه پيامبر صلي الله عليه وآله فرمود: ((يخرج في آخر الزمان رجل من ولدي اسمه اسمي ... يملا الأرض عدلاً كما ملئت جورا)).(26)

((رجل من ولدي))، نمي‏خواهد فقط اثبات شجره نامه‏اي كند (از نژاد او است)، بلكه اين منجي موعود، از ((او)) و اهل‏بيت او است. كلمه‏ي ((منّي)) نيز بيانِ اين است كه، مأموري الهي از سلاله‏ي نبي‏صلي الله عليه وآله قيام مي‏كند. از ديدگاه مسيحيت، منجي كل، ((مسيح)) است و در روايات ما نيز به حضور آن حضرت در انقلاب جهاني اشاراتي شده است. از اين رو لازم است نقش و حضور عيساي مسيح، در حركت نجات بخش آخر الزمان از ديدگاه روايات اسلامي بررسي گردد.

از منظر روايات اسلامي، حضرت عيسي‏عليه السلام در انقلاب جهاني آخر الزمان شركت و حضور دارد و براي اقامه‏ي قسط و عدل از آسمان فرو مي‏آيد، امّا زير لواي مهدي‏عليه السلام است و مستقلاً عمل نمي‏كند.

عيسي‏عليه السلام در سرزمين فلسطين به زمين فرود مي‏آيد و به امامت بر مهدي‏عليه السلام سلام مي‏كند و پشت سر آن حضرت نماز مي‏گزارد و او را در كشتن دجّال نا به كار، كمك مي‏كند.

طبق بعضي از روايات، دجّال، به دست امام مهدي(عليه السلام) و طبق روايت ديگري به دست حضرت عيسي‏عليه السلام كشته مي‏شود، امّا بر اساس حديث ديگري - كه وجه الجمع روايات اين باب نيز هست - عيسي‏عليه السلام، امام مهدي(عليه السلام) را در كشتن دجّال كمك مي‏كند.(27)

نكته‏ي مهم اين كه حضرت عيسي‏عليه السلام زير لوا و پرچم و به امر امام مهدي(عج) در حركت نهايي شركت مي‏كند.

البته، عدّه‏اي از اهل سنّت، به امامت مهدي (عج) بر عيسي عليه السلام - كه پيامبر و صاحب شريعت و معجزه بوده - اشكال مي‏كنند،(28) امّا طبق عقيده‏ي شيعه، اين تقدّم و افضليّت وجود دارد.

يجتمع المهدي و عيسي بن مريم فيجي‏ء وقت الصلاة فيقول المهديّ لعيسي: ((تقدّم!)). فيقول عيسي: ((أنت أولي بالصلاة.)). فيصلّي عيسي وراءه مأموماً؛(29) حضرت مهدي و عيسي باهم‏اند. هنگام نماز فرا مي‏رسد، مهدي (عج) به عيسي مي‏گويد: ((جلو بايست براي نماز.)). عيسي مي‏گويد: ((شما، اولي و سزاوارتريد.)). سپس عيسي به حضرت مهدي اقتدا مي‏كند.

پيامبر اكرم‏صلي الله عليه وآله فرموده است: ((كيف أنتم إذا أنزل ابن مريم و إمامكم منكم؛(30) چه حالي داريد هنگامي كه عيسي نازل شود، امّا امام شما از خودتان باشد!))

علاوه بر اين، عدّه‏اي گفته‏اند، رجعت عيسي‏عليه السلام به نبوّت نيست؛ چرا كه شريعت او نسخ شده و آن حضرت به نبوّت رجعت نمي‏كند، بلكه براي اتمام حجت و تأييد حضرت مهدي (عليه السلام) رجوع مي‏كند.(31)

3- زمان ظهور، مخفي است.

يكي ديگر از نقاط مشترك هر دو مكتب، اين است كه براي ظهور منجي، وقت خاصّي مشخّص نشده است. عدم تعيين وقت خاص (عدم توقيت) براي هميشه، مشعل اميد را پرفروغ و نوراني نگه مي‏دارد و مردم هيچ عصري از آمدن منجي مأيوس نمي‏شوند. اصولاً، وقت ظهور منجي را كسي جز خدا نمي‏داند و از مصاديق علم غيب به شمار مي‏آيد.

حضرت عيسي‏عليه السلام، به طور مكرّر در كتاب مقدس، اشاره مي‏كند كه زمان ظهور، مشخَّص نيست و هيچ كس غير از خداوند آن را نمي‏داند.

امّا از آن روز و ساعت، هيچ كس اطّلاعي ندارد، حتي ملائكه‏ي آسمان جز پدر من(!) و بس. (متي، 24: 36)

پس بيدار باشيد؛ زيرا كه آن روز و ساعت را نمي‏دانيد. (متي، 25 : 13)

در حوزه‏ي تفكّر اسلامي نيز به وضوح اين نكته بيان شده كه زمان ظهور، مخفي است و هيچ كس از آن اطّلاعي ندارد. در روايات زيادي نيز ((توقيت)) رد شده است، امّا اين ابهام و نامعلوم بودن، نبايد مايه‏ي دل سردي منتظران ((منجي)) باشد. امر فرج، ناگهاني است و هر آن، بايد منتظرش بود.

امام رضاعليه السلام از پيامبرصلي الله عليه وآله نقل مي‏كند:

مثله مثل الساعة التي لايجلّيها لوقتها إلا هو عزّوجلّ لا تأتيكم إلّا بغتة؛(32) زمان قيام موعود، مانند قيامت است كه كسي جز خداوند آن را نمي‏داند و فرا نمي‏رسد، مگر ناگهاني.

و نيز پيامبر صلي الله عليه وآله فرمود: ((المهدي منا يصلح الله له أمره في الليلة؛(33) مهدي ما، كارش در يك شب، به سامان مي‏رسد.)).

گفتني است مخفي بودن زمان ظهور، نبايد باعث افسردگي، يأس و قساوت مؤمنان شود و آنان هر لحظه - حتّي در اوج نااميدي‏ها نيز - اميد داشته باشند.

حضرت علي‏عليه السلام مي‏فرمايد: ((و لا يطولن عليكم الأمد فتقسُو قلوبُكم؛(34) زمان آن را دور نپنداريد كه دل هايتان سخت و بي اميد شود.)).

4- علايم ظهور

هر چند زمان ظهور منجي، مخفي است، امّا علايمي در هر دو دين، براي آن مطرح شده است.

از اين لحاظ، ظهور ((موعود)) به قيامت تشبيه شده است؛ زيرا، همچنان‏كه قيامت علايمي دارد (اشراط الساعة)، ظهور نيز علايم و نشانه هايي دارد كه قبل از آن، به وقوع مي‏پيوندد.

اصل وجود علايم و نشانه‏هاي ظهور و بعضي از آن نشانه‏ها،از نقاط مشترك آخرالزمان اسلامي و مسيحي است .

علايم ظهور منجي در مسيحيت‏

در كتاب مقدّس و در عرصه‏ي تفكّر مسيحي، براي ظهور منجي و آمدن عيسي‏عليه السلام علايم و نشانه‏هايي ذكر شده كه به بعضي از آن‏ها اشاره مي‏شود:

1- مسيح، زماني ظهور مي‏كند كه مردم مجرم‏اند و ظلم دنيا را فراگرفته است:

چرا اسم من (خدا) بايد بي حرمت شود، به جهت ذات خود (هتك احترام خدا) اين كار را مي‏كنم.)). (اشعيا، 48: 11)

و اين، بدان معنا است كه ديگر عادل و نيكوكاري يافت نمي‏شود كه براي او كار انجام بگيرد.

2- ظهور مسيح، با ذلّت قوم يهود بستگي دارد.

3- ظهور مسيح، هنگام رقابت دولت‏ها و جنگ آن‏ها، با هم‏ديگر خواهد بود.(35)

4- قبل از ظهور مسيح، دجال مي‏آيد:

((اي بچه‏ها! اين، ساعت آخر است و چنان‏كه شنيده‏ايد، دجال مي‏آيد. دروغگو كيست، جز آن كه مسيح بودن عيسي را انكار كند!؟ او، دجّال است كه پدر و پسر را انكار مي‏كند.)) (رساله‏ي اوّل يوحنا، 2: 18)

((زنهار كسي به هيچ وجه شما را نفريبد؛ زيرا كه تا آن ارتداد اوّل واقع نشود و آن مرد شرير؛ يعني، فرزند هلاكت، ظاهر نگردد، آن روز نخواهد آمد)). (نامه‏ي دوم پولس به تسالونيگيان، 2: 3)

5- نشانه‏هايي در آسمان و ماه و ستارگان:

آن وقت در آسمان، اتّفاقات عجيبي مي‏افتد، در خورشيد و ماه و ستاره، علايمي ديده خواهد شد كه از خبرهاي بد حكايت مي‏كند.

نظم و ثبات آسمان در هم مي‏ريزد ... وقتي پيشامدهايي كه گفتم واقع شود، بدانيد به زودي سلطنت خدا آغاز مي‏شود. (لوقا، 21 : 23 - 25)

علائم ظهور در اسلام‏

در روايات اسلامي، براي ظهور حضرت مهدي(عليه السلام)، علايم ونشانه‏هايي ذكر شده كه به بعضي از آن‏ها اشاره مي‏شود:

1- وجود حضرت عيسي‏عليه السلام يكي از علائم آخرالزمان است.

پيامبرصلي الله عليه وآله مي‏فرمايد: ((إنه لعلمٌ للساعة)) - أي من علائم الساعة حيث ترونه في آخرالزمان - ؛(36) حضرت عيسي‏عليه السلام خود، نشانه‏ي آخر الزمان است)).

2- امام صادق‏عليه السلام مي‏فرمايد: ((خمس قبل قيام القائم: اليماني و السفياني و المنادي ينادي في السماء و خسف بالبيداء و قتل النفس الزكيّة)).(37)

3- خروج دجّال قبل از قيام حضرت مهدي و اغواي مردم، از ديگر علائم است.

ذكر اين علامت‏ها، باعث شده كه خفاي زمان ظهور، مانع ايجاد يأس در قلب و جان مؤمنان و صالحان باشد و آنان بدانند كه در اوج نااميدي، اميد مستضعفان و صالحان خواهد آمد.

5- جهان پس از ظهور (موفقيت منجي)

يكي ديگر از نكات مشترك، پيروزي و موفّقيّت منجي آخرالزمان، در اجراي كامل دستورهاي الهي است كه تا آن موقع با اين گستردگي، در جهان رخ نداده است.

مصلح آخرالزمان - بر خلاف بقيّه‏ي مصلحان - در احقاق حق و نابودي باطل، شكست و عجز ندارد. او، به هدف خود مي‏رسد و جهان را پر از عدل و داد، مساوات، خوبي، آبادي، صلح و صفا مي‏كند. آرمان شهري كه درطول تاريخ، ذهن انسان هاي صالح را به خود مشغول كرده بود، با آمدن منجي، تحقّق مي‏يابد.

و مسيح مي‏آيد و جهان پس از ظهور آن منجي، در صلح و صفاي كامل به سر خواهد برد و زمين ايشان از نقره و طلا پر خواهد شد و خزائن ايشان را انتهايي نيست. (اشعيا، 2:7)

شهرهاي ويران شده، آباد و آسايش همگاني تأمين شود. گرگ با برّه سكونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله مي‏خوابد. (اشعيا، 11: 7)

جنگ و خونريزي، از جهان رخت برمي‏بندد و امّتي بر امّتي شمشير نخواهد كشيد و بار ديگر جنگ را نخواهد آموخت. (اشعيا، 2:4)

چنين مباحثي در حوزه‏ي تفكّر اسلامي نيز مطرح است كه مهدي موعودعليه السلام جهان را پر از عدل و داد و خير و نور مي‏كند و نظريّه‏ي ((حاكميّت خدا)) و برنامه‏ي ((نجات بخشي خاتم رسولان)) را مو به مو اجرا مي‏كند: ((يملأ الأرض قسطاً و عدلا كما ملئت ظلماً و جوراً)).

از لحاظ اقتصادي، رفاه بر جامعه حاكم مي‏شود، نا امني و خرابي جاي خود را به امنيّت و عمران مي‏دهد، هيچ فقير و محتاج و گرسنه‏اي نخواهد بود: ((فيجيئ إليه الرجل فيقول: ((يا مهدي! اعطني ...)) فيحثي له في ثوبه ما استطاع أنْ يحمله)).(38)

امنيّت، چنان حاكم مي‏شود كه: ((حتّي تمشي المرأة بين العراق و الشام و لا تضع قدميها إلاعلي النبات و علي رأسها زينتها))؛(39) زن، تنها و با وسايل گران قيمت، مسافرت مي‏كند و خطري او را تهديد نمي‏كند.

نيز وارد شده است: ((و ترعي الشاة و الذئب في مكان واحد و يلعب الصبيان بالحيّات العقاربِ لايضرّهم شي‏ءٌ و يذهب الشر و يبقي الخير)).(40)

هم نيز صلح و صفا حاكم مي‏شود: ((لوقد قام قائمنا لذهب الشحناء من قلوب العباد و اصطلحت السباع و البهائم))؛(41) نه تنها صلح بر جامعه‏ي انساني حاكم مي‏شود كه بر كلّ موجودات و جانداران، سايه مي‏افكند و...

6- غيبت منجي‏

منجي و مصلح موعود، براساس هر دو دين، الان، وجود دارد، امّا غايب است و در آخرالزمان مي‏آيد، نه آن كه در آخرالزمان متولّد شود. اگر منتظران، بدانند منجي وجود دارد، مايه‏ي قوّت قلب و دل گرمي آنان است. طبق عقيده‏ي مسيحيان، عيسي‏عليه السلام بعد از مصلوب شدن، به آسمان رفت و نزد خداي پدر هست تا برگشت دوم و رجعت خود كه در آخر الزمان رخ مي‏دهد، امّا طبق عقيده‏ي مسلمانان و نصِّ قرآن، خداوند، او را بالا برد و نزد او است: ((بل رَفعه الله إليه و لكن شبّه لهم)).

طبق اخبار صحيح، مهدي موعودعليه السلام، متولّد شده و زنده است، امّا الان در پس پرده‏ي غيبت است و در آخرالزمان ظهور خواهد كرد.

پس عقيده به نجات بخشي، مبتني بر ظهور منجي در آخرالزمان است، نه تولّد او در آن زمان كه اين، خود، نكات لطيفي دارد.

ب) نقاط اختلاف‏

در نجات‏شناسي اسلامي ومسيحي، نقاط اختلافي نيز وجود دارد كه به بعضي از آن‏ها اشاره مي‏شود:

1- نجات بخشي مسيحيّت، مبتني بر گناه ذاتي و اوّليّه‏ي انسان است كه از عصيان آدم نشئت گرفته و همه‏ي نسل او را سياه و آلوده ساخته است. آنان، شريعت را فاقد توان ((نجات‏بخشي)) مي‏دانند.

پولس در نامه به ((غلاطيان)) تصريح مي‏كند كه:

قوانين مذهبي، انسان را نجات نمي‏دهد، بلكه بايد ايمان داشت. اگر ما مي‏توانستيم با اجراي قانون نجات پيدا كنيم، ديگر لازم نبود كه خدا راه ديگري به ما نشان دهد تا بتوانيم از چنگ گناه آزاد شويم. تنها راه آزادي براي همه‏ي ما، اين است كه به عيساي مسيح ايمان آوريم. قبل از آمدن مسيح، همه‏ي ما، در زندان موقّت قوانين مذهبي بوديم و تنها اميد ما اين بود كه نجات دهنده‏ي ما، عيسي مسيح بيايد و ما را نجات دهد. پس حالا كه مسيح آمده، ديگر احتياجي به قوانين مذهبي نداريم. ديگر فرقي نمي‏كند كه ما يهودي باشيم يا غير يهودي، غلام باشيم يا آزاد، مرد باشيم يا زن. (غلاطيان، 4:21 - 27)

حالا كه مسيح، شما را آزاد كرده است، كوشش كنيد آزاد بمانيد و بار ديگر خودتان را در بند اسارت قوانين مذهبي گرفتار نسازيد. (غلاطيان، 5:2)

امّا در اسلام، انسان، ذاتاً پاك و با فطرت خداجويي آفريده شده است: ((كل مولود يولد علي الفطرة)). مفسّران اسلامي، عموماً، به تنزيه پيامبران معتقد هستند و عمل آدم را گناه نمي‏دانند(42). بر فرض كه آدم گناه كرد، چه ربطي به سرشت انسان ها دارد و چرا ديگران را فاسد مي‏كند: ((ولاتزر وازرة وزر اخري))؟ در اسلام، هر كس، در مقابل عمل خود مسئول است.

علاوه بر اين از منظر اسلام، ((شريعت))، نه تنها فاقد توان نجات بخشي نيست كه نجات يابي، تنها، در گروِ عمل به شريعت و قانون مذهبي است.

شريعت محمدي، ضامن نجات بشريّت است و نجات هم در گروِ عمل به آن و اجراي دقيق آن است. نجات بخشي مهدي موعود، منوط به اجراي كامل شريعت محمدي‏صلي الله عليه وآله است (أين محيي معالم الدين). او، سنّت‏هاي تعطيل شده را احيا و اجرا مي‏كند، بر خلاف مسيحيّت كه معتقد است با صليب عيسي و فديه شدن او، بشر نجات يافته است، امّا اين نجات، كامل نيست.

مسلمانان معتقدند، پيامبر صلي الله عليه وآله، نجات كامل را در قالب شريعت و قانون به بشريّت عرضه كرده و كار مهدي موعود، اجراي مو به موي همين قانون و شريعت است.

2- نجات در مسيحيّت، در گرو اعتقاد صِرْف به مسيح و رها شدن از قيد و بند شريعت(!) تحقق مي‏يابد؛ يعني، آزادي و نجات بشر،از مسير آزادي از قانون و شريعت به دست مي‏آيد، امّا معلوم نيست مسيح در بازگشت دوباره‏ي خود، نجات كامل را چه گونه محقَّق خواهد ساخت.

در اسلام، نجات، در گرو ((اعتقاد و عمل صالح)) و ((عمل به شريعت و قانون)) تحقّق مي‏يابد و كار مهدي موعود، اجراي قانون محمّدي است.

در منطق اسلام، ((ايمان))، موجب نجات است كه شامل اعتقاد و عمل، هر دو است، چنان كه پيامبر صلي الله عليه وآله فرمود: ((الإيمان معرفة بالقلب و قولٌ باللسان و عملٌ بالأركان)).(43)

در اين ديدگاه، عمل بِدون ايمان، مقبول نيست، همان‏گونه كه ايمان بدون عمل هم دردي را دوا نمي‏كند!

در ديدگاه اسلامي، ايمان و اعتقاد، بايد همراه با عمل به شريعت باشد تا بشر را نجات دهد، وگرنه صِرفْ اعتقاد به پيامبر، نجاتي در پي ندارد.

اين مسئله، از نقاط عميق اختلاف، درنجات‏شناختي اسلام و مسيحيّت است.

نجات بخشي اسلامي، نه بدين انگيزه كه انسان، ذاتاً، گناهكار است - كه نهاد و طبيعت او پاك است - ، بلكه پيامبرصلي الله عليه وآله براي رهايي انسان‏ها از هوا و هوس‏ها، جهالت و ظلمت‏ها، تبعيض و بي عدالتي‏ها، و... قانون (كتاب) جديد آورده و در جامعه‏ي خود طعم آزادي، نجات و عدالت را به بشريّت چشانده است، امّا تحقّق و اجراي كامل آن، نياز به ((زمان و زمينه)) دارد كه در عصر مهدي (عج) به وقوع مي‏پيوندد.

3- تفاوت ديگر نجات‏شناختي اسلامي و مسيحي، اين است كه ((منتظر و منجي)) در فرهنگ شيعي، در متن جامعه حضور دارد و غيبت او، به معناي عدم حضور و تعامل او در اجتماع نيست، بلكه صرفاً، ((مستوري)) است. او، حضوري كارامد و فعّال در ميان جامعه دارد و به علاقه‏مندان و مريدان‏اش و هر مستضعفي كه با زبان حال، او را بخواند، عنايت و توّجه دارد.

امام عصرعليه السلام در توقيع شريف، به شيخ مفيد فرمود: ((إنّا غير مهملين لمراعاتكم و لاناسين لذكركم؛ از سرپرستي و رسيدگي كارهاي شما كوتاهي نورزيده و ياد شما را از صفحه‏ي خاطر نزدوده‏ايم))(44). آن حضرت، نه تنها به يادمان است، بلكه در اجتماع ما حضور فيزيكي نيز دارد: ((يطأ فرشهم)).

او، در منازل و مجامع حضور دارد و تشرّف يافتن گروهي به محضر پر خير و بركت‏اش، بابي از ابواب كتاب‏هاي مربوط به حضرت را به خود اختصاص داده است.

مرحوم شيخ صدوق در كمال الدين فصلي را تحت عنوان ((ذِكْرُ مَنْ شاهد القائم‏عليه السلام و رآه و كلّمه)) مطرح مي‏كند و در آن، از افرادي كه به محضر ((بقيةالله اعظم))(عج) مشرّف شده و كسب فيض كرده‏اند، نام مي‏برد.

گفتني است گرچه برخي از فرقه‏هاي اسلامي، به عدم تولّد آن حضرت معتقدند، امّا از منظر اسلام ناب و تشيّع، اين مطلب، مردود است و در كتاب‏هاي مربوط، به صورت تفصيلي، ولادت حضرت مهدي‏عليه السلام مطرح شده است.

((حضور منجي در اجتماع))، نكته‏ي تمايز انديشه‏ي اسلام و تفكّر مسيحي به شمار مي‏رود، هر چند مسيحيان معتقدند كه؛ حضرت عيسي‏عليه السلام بعد از مصلوب شدن، زنده گرديد و به نزد خدا رفت:

بالاخره، مرا مي‏كشند، امّا من روز سوم دوباره زنده مي‏شوم)). (لوقا، 18:33)

بعد از مصلوب شدن، در حالي كه ايشان را بركت مي‏داد، از روي زمين جدا شده، به طرف آسمان بالا رفت. (لوقا، 24:50)

از نظر مسيحيان، منجي موعود، در ميان مردم و روي زمين، حضور ندارد و در آخرالزمان بر زمين نازل مي‏شود تا صلح و نجات را بياورد، امّا در انديشه‏ي اسلامي، غيبت او به معناي عدم حضور نيست: ((بنفسي أنت من مغيّب لم يخلُ منّا)).

در اين نوشتار، سعي بر آن بود كه نجات‏شناختي اسلامي و مسيحي، با هم تطبيق شود. در تطبيق، لازم است نظر طرفين - فارغ از صحّت و سقم آن - بررسي و تطبيق شود و اين، بدين معنا نيست كه اعتقاد آنان قابل نقد نيست. اين امر، كار جداگانه‏اي به نام ((نقد نجات‏شناختي مسيحي)) در مباني و در تطبيق منجي بر مسيح مي‏طلبد.

-----------------

پي‏نوشت‏ها:

1. ((فبشر عباد الذين يستمعون القول و يتبعون احسنه)).

2. فلسفه‏ي دين، جان هيك، ص 18.

3. اديان زنده‏ي جهان، ص 369.

4. تاريخ اديان، جان بي‏ناس، ترجمه‏ي حكمت، ص 318.

5. نجات بخشي اديان، ص 4؛ ر. ك: كليات الهيات رهايي بخش.

6. تاريخ اديان، ص 366؛ انتظار مسيحا در آيين يهود، كرينستون، ترجمه‏ي توفيقي.

7. تاريخ اديان، جان ناس، ص 366؛ انتظار مسيحا در آيين يهود.

8. خدمات رسولان، 14:123.

9. انتظار مسيحا در آيين يهود، ص 30.

10. مهدي تجسّم اميد و نجات، ص 55.

11. كليات الهيات رهايي بخش، مصطفوي. ر. ك: اصول مسيحيت، سارو خاچيكي.

12. المجئ الثاني للمسيح و نهاية التاريخ، دكتر مكرم نجيب.

13. نبوت اسرائيلي و مسيحي، محمود راميار، ص 149.

14. التحقيق في كلمات القرآن.

15. پيام قرآن، ناصر مكارم شيرازي، ح 7، ص 25.

16. همان.

17. نهج البلاغه، فيض الاسلام، خطبه‏ي 2.

18. الميزان؛ ذيل آيه‏ي شريفه؛ نبوت و عقل، محمد جواد مغنيه.

19. الميزان، ذيل آيه‏ي شريفه.

20. گفتمان مهدويّت، رفسنجاني، ص 50.

21. بحارالأنوار، ج 51، ص 74؛ ر.ك: الغيبة، شيخ طوسي.

22. معرفت، گفتمان مهدويت.

23. گفتمان مهدويت، ص 135.

24. همان.

25. عيسي به روايت مرقس، پل اسميت، ترجمه‏ي رشدي.

26. صحيح ترمذي، ج 2، ص 46؛ بحارالأنوار، ج 51، ص 65.

27. بحارالأنوار، ج 51، ص 485.

28. گفتمان مهدويّت، ص 50.

29. تذكرة الخواص، ص 377.

30. الصواعق المحرقه، ابن حجر هيثمي.

31. گفتمان مهدويت، ص 85 .

32. مكيال المكارم، ج‏2، ص 160.

33. همان.

34. بحارالأنوار، ج 52، ص 123.

35. گنجينه‏اي از تلمود، ص 356.

36. الصواعق المحرقه، ابن حجر هيثمي.

37. كمال الدين، صدوق، ج 2، ص 649.

38. معجم الأحاديث الإمام المهدي، ج 1، ص 85.

39. همان.

40. همان.

41. بحار الأنوار، ج 52 ، ص 319 .

42. پيام قرآن، ج 7.

43. ميزان الحكمة، ج 1، ص 301.

44. بحارالأنوار، ج 53 ، ص 177.